

گفت و گوی «جوان» با همسر شهید لشکر فاطمیون محمد جعفری که در تدمر سوریه آسمانی شد

خادم‌الحسین (ع) سرباز مدافع حرم زینب (س) شد

■ صغری خیل فرهنگ

پدر و مادر سزینبه قربانی اهل قندهار هستند، اما خودش هرگز افغانستان را به چشم ندیده است. درست همانند همسرش محمد که ۱۹ آذر ۶۱ در تهران متولد شد، خانواده هر دوی شان تقریباً ۴۲ سال قبل به ایران مهاجرت کردند و سزینبه قربانی در مشهد با همسرش محمد آشنا شد. زندگی مشترکشان تنها ۹ سال به طول انجامید و همسرش دومین مرتبه‌ای که راهی سوریه شد، دیگر هرگز برنگشت و وظیفه بزرگ کردن امیرحسین را بر دوش سزینبه گذاشت. سزینبه قربانی که مثل خیلی‌های دیگر حالا باید باقی‌مانده عمرش را به تنهایی و با یاد همسرش سپری کند، می‌گوید: «فقط یک‌سال با محمد فاصله سنی داشتیم، اولین فرزند خانواده بود و حضور دو برادرش در سوریه برای دفاع از حرم مدت‌ها بود که ذهنش را مشغول کرده بود. من خوب با این مسائل آشنا نیستم، خوب از آشنایان ما جانباختن جنگ تحمیلی بود، خوب می‌دانستم حضور در جنگ چه مشکلاتی می‌تواند داشته باشد».

■ متولد تهران

پدر و مادر سزینبه قربانی اهل قندهار هستند، اما خودش هرگز افغانستان را به چشم ندیده است. درست همانند همسرش محمد که ۱۹ آذر ۶۱ در تهران متولد شد، خانواده هر دوی شان تقریباً ۴۲ سال قبل به ایران مهاجرت کردند و سزینبه قربانی در مشهد با همسرش محمد آشنا شد. زندگی مشترکشان تنها ۹ سال به طول انجامید و همسرش دومین مرتبه‌ای که راهی سوریه شد، دیگر هرگز برنگشت و وظیفه بزرگ کردن امیرحسین را بر دوش سزینبه گذاشت. سزینبه قربانی که مثل خیلی‌های دیگر حالا باید باقی‌مانده عمرش را به تنهایی و با یاد همسرش سپری کند، می‌گوید: «فقط یک‌سال با محمد فاصله سنی داشتیم، اولین فرزند خانواده بود و حضور دو برادرش در سوریه برای دفاع از حرم مدت‌ها بود که ذهنش را مشغول کرده بود. من خوب با این مسائل آشنا نیستم، خوب از آشنایان ما جانباختن جنگ تحمیلی بود، خوب می‌دانستم حضور در جنگ چه مشکلاتی می‌تواند داشته باشد».

■ راننده لوور

محمد و سزینبه با هم نسبت فامیلی دور دارند و رفت و آمد با ایشان به زمانی که خانواده‌ها ایشان در قندهار همسایه بودند برمی‌گردد. اما بعد از مهاجرت به ایران دیگر خبری از آن‌ها نداشتند.

خانواده محمد در تهران و خانواده سزینبه در مشهد ساکن می‌شوند. تا اینکه پیوند ازدواج بین این دو بازرگان خانواده‌های قندهار را دور هم جمع می‌کنند. «خانواده ما معمولاً کتبی هم در یک خانه و به صورت سنتی زندگی می‌کردیم، زن عمومی من با زن عمومی شهید خواهر بودند برای همین محمد سال‌ها یکی دو بار به مشهد می‌آمد اما تا آن روز فرصتی پیش نیامده بود که ایشان را زیارت کنیم». سزینبه روز خواستگاری اولین بار محمد را می‌بیند، اما آنقدر از او خجالت می‌کشد که حتی نمی‌تواند سرش را بلند کند و با دقت چهره همسر آینده‌اش را ببیند. سزینبه و محمد تنها یک سال با هم اختلاف سنی داشتند و همین موضوع باعث می‌شود تا خیلی خوب شرایط هم را درک کنند و با هم کنار بیایند. محمد برای تأمین هزینه‌های زندگی روی پای خودش ایستاده بود، راننده ماشین آل‌ت سنگین مثل لوور بود و همین هم یک زندگی آرام و سادگی را برایشان رقم زد.

■ جنگ با صهیونیسم

محمد عاشق اهل بیت(ع) بود. همین عشق هم روحیه ظلم‌ستیزی را در وجودش دوچندان کرده بود. چند روزی بود که سزینبه حرف‌های جدیدی از زبان همسرش می‌شنید، حرف از رفتن برای

دفاع از مردم مظلوم فلسطین و مصاف با اسرائیل. باورش سخت بود. محمد به سزینبه می‌گفت: «دوست دارم به فلسطین بروم و با صهیونیست‌ها بجنگم». سزینبه در نابوری پاسخ می‌داد: «پس من چه؟» سزینبه خانوادگی تولد امیرحسین، محمد را مدتی وادار به سکوت می‌کند اما کسی چه می‌دانست هفت سال بعد سرنوشت چه عاقبتی را برای محمد رقم خواهد زد و شهادت را در جوار حرم اهل بیت(ع) می‌داند. سزینبه شهادت محمد را در جوار حرم اهل بیت(ع) می‌داند. سزینبه شهادت محمد را در جوار حرم اهل بیت(ع) می‌داند. سزینبه شهادت محمد را در جوار حرم اهل بیت(ع) می‌داند.

حاصل زندگی ۹ ساله محمد و سزینبه در روزهای پرالتیاب و سختی که بر امیرحسین گذشت، معنای عشق به اهل بیت(ع) را به او آموخت. آن طرف ماجرا شهید محمد جعفری بود که از همه عشق و علاقه‌اش به امیرحسین و همسرش گذشت و راهی شد. او آرزوی حضور در فلسطین و مبارزه با صهیونیسم را در دل داشت. مجدانه هم پیگیری شد اما گویی شهادت در جبهه مقاومت اسلامی و در مسیر دفاع از اهل بیت(ع) به انتظار او نرسیده بود. برادرها، شوهر عمه و پسر عمه محمد همان ابتدای تعدی داعش و تکفیر در خاک سوریه لباس رزم بر تن کرده و راهی شده بودند و همین موضوع محمد را بی‌قرار تر کرده بود. عشق به اهل بیت(ع) از محمد یک مدافع حرم ساخت و او در حالی که ۲۴ بهار از عمرش می‌گذشت، در تدمر سوریه به شهادت رسید. با سزینبه قربانی همسر شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون هم‌کلام شدیم تا خاطر آتش با شهید و حال و هوای این روزهای تنها یادگار همسر شهیدش امیرحسین بر ایمان روایت کند.

شگفت زده می‌کرد. از همه مهم‌تر خیلی چشم و دل پاک بود.

■ رزم با تکفیری‌ها

حال و هوای محمد در روزهایی که قصد جهاد می‌کند از زبان همسرش شنیدنی است: «ما کنار هم خیلی خوشبخت بودیم. تا اینکه محمد عزم جهاد کرد. دو برادرش قبل از او همراه بچه‌های لشکر فاطمیون به سوریه رفته بودند اما من در جریان تصمیم محمد برای جهاد در سوریه نبودم. ایشان به من گفت تصمیم گرفته است برای صلح رحم به دیدار خانواده‌اش در تهران برود. اما وقتی به تهران رسیدیم گفت می‌خواهد به سوریه برود. وقتی شنیدم مخالفت کردم اما آنقدر شوق رفتن داشتم و از احساسات جبهه مقاومت و مردم سوریه برام گفت که راضی شدم. نمی‌خواستم قوشر را خراب کنم. محمد شوق دفاع از حرم اهل بیت(ع) را داشت. غیرت دینی داشتم. از زمانی که شهید داعشی‌های تکفیری قصد تخریب و تعدی به حرم اهل بیت(ع) را دارند و حرم غریب مانده است، دیگر تاب ماندن نداشتم.

رفت و کمی بعد از اتمام اولین دوره به مرخصی آمد. تعداد زیادی عکس از هم‌زمانش گرفته بود، آنها را به من نشان داد. حال و هوای خاصی پیدا کرده بود. اصلاً آرام و قرار نداشت. بی‌تاب رفتن بود. خیلی تغییر کرده بود. یک آدم دیگری می‌شد.

■ ۹ سال همراهی

حاصل زندگی ۹ ساله محمد و سزینبه امیرحسین بود که زمان شهادت باها هفت سال داشت. محمد مهربان بود و نسبت به خانواده‌اش تعلق خاطر زیادی داشت. همسرش می‌گوید: «محمد وقتی جمع می‌شد، سزینبه را کنار می‌گذاشت و با امیرحسین بازی می‌کرد. خلایق زیادی داشت و با امیرحسین اسباب‌بازی و کار دست‌های درست می‌کرد. دوست داشت پسرمان یک انسان خوب و آزاده تربیت شود که به درد جامعه بخورد».

■ مهربان و درونگر

همسر شهید یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های اخلاقی محمد را رفتن زیر بار حریف زور می‌داند و می‌گوید: «شهید خیلی درونگرا بود. زیاد صحبت نمی‌کرد. ارادت زیادی به اهل بیت(ع) داشت و به خوبی می‌شنید این را از رفتارش متوجه شد. شهید جعفری غیرت دینی داشت و در مباحث اعتقادی حساس بود. در تکاپی و دستجات عزاداری مربوط به محله‌شان شرکت می‌کرد و تا جایی که می‌توانست دوست داشت به دیگران کمک کند. واجبات را انجام می‌داد و محرمات دوری می‌کرد. اهل شعر بود. شعرهای مذهبی را می‌نوشت و نقاشی‌های زیبایی می‌کشید. محمد بیشتر اوقات با هدایایی که برایش می‌گرفت، او را

خوبی دوستش داشت و عاقبت بخیر شد».

■ وداع آخر

شب قبل از مراسم خاکسپاری، شهید را برای مراسم وداع به یکی از محله‌ها برده بودند. همانجا امیرحسین وقتی تابوت پدرش را دید جیغ زد و غش کرد. پسر هفت سال بیشتر نداشت. خیلی شلوغ بود. جمعیت موج می‌زد. قرار شد پیکر شهید را داخل حیاط مسجد بیاورند تا خانم‌ها زیارت و وداع کنند. همین که تابوت محمد داخل حیاط مسجد گذاشتند همه دور تابوت جمع شدند و شروع به گریه و زاری کردند. من در حال خود نبودم. پیکر محمد را با همراهی نمازگزاران از مسجد خارج کردند».



شهید جوان مصطفی جعفری

■ شهید جوان

یادآوری روزهای همراهی همراهمی سزینبه قربانی با همسرش شهید مدافع حرم محمد جعفری بغض‌های گناه و بیگانه‌ی است که حالا آماش نمی‌دهد و می‌شود اشک‌هایی که سرازیر شده و هم‌کلامی مان را لحنهایی که متوق می‌اندازد: «حالا که بعد از گذشت شش سال از محمدم برات می‌گویم نمی‌توانم جلوی اشک‌هایم را بگیرم خیلی دلم برایش تنگ شده است. همیشه می‌گفت: «بوست ندارم امیرحسین بزرگ نشود. دوست دارم همین طور کوچک بماند! اگر امیرحسین بزرگ نشود من پیر می‌شوم». می‌خواست جوان بماند. همسر من به آرزویش رسید و در جوانی شهید شد و جوان ماند. خداوند



همسر شهید ادامه می‌دهد: «مراسم تدفین محمد باشکوه بود. فردای آن روز شهید را برای خاکسپاری به منزل پدرشان بردند. من سر روی تابوت محمد گذاشتم و دل‌تنگی‌هایم را با محمد زمزمه کردم. حرف‌هایی که شاید برای آخرین بار می‌توانستم کنار پیکر او بگویم. پیکر محمد را تا مصلای پاکدشت پل‌رفه کردیم و در «ده امام» پاکدشت تدفین شد. خانواده همسر از شهادت او ناراحت بودند اما به خوبی می‌دانستند که افتخار شهادت نصیب هر کسی نمی‌شود. الحمدلله که این توفیق الهی نصیب محمد شد و ایشان عاقبت بخیر شد. آنها بیشتر برای شرایط جدید من و امیرحسین غصه می‌خورند که من تنها و نوه‌شان یتیم شده‌است».

■ شهیدان غفور و مصطفی

خانواده جعفری قبل از شهادت محمد، شهیدایی را تقدیم کرده بود. شهیدان غفور و مصطفی جعفری شوهر عمه و پسر عمه محمد بودند. غفور در اواخر خرداد ۱۳۹۵ و مصطفی جعفری در سال ۱۳۹۲ در سوریه به فیض شهادت نائل آمدند. ششیدن خیر شهادت محمد بیش از هر کسی عمه‌اش را بی‌قرار کرده بود. او که از شهادت همسرش ۴۰ روز می‌گذشت، گویی با شهادت محمد روزهای شهادت غفور و مصطفی پسرش برایش تازه شده بود. گریه می‌کرد و می‌گفت: «مرتب‌ه آخر که محمد به تهران آمد گفتم: «عمه برایم دعا کن که شهید بشوم». من هم به ایشان گفتم: «عمه جان! شما خیلی جوانی، پس تکلیف نگار و امیرحسین بعد از شما چه می‌شود؟ آنها بدون تو چکار کنند؟»

■ شهیدان غفور و مصطفی

محمد روبه من کرد و گفت: «عمه جان! آنها خدا را دارند». حالا شهادت پسران زاده‌اش داغ دل عمه‌اتازه کرده بود. سزینبه تا آن لحظه نمی‌دانست که همسرش آنقدر شوق شهادت داشت. او برای اینکه همسرش ناراحت نشود دربار شهادت صحبت نمی‌کرد اما حالا سزینبه قربانی با شنیدن حرف‌های عمه شهید بی‌قرار تر شده و می‌گوید: همه فامیل از عشقی که بین من و محمد آقا بود اطلاع داشتند و از شهادت محمد شکه شده بودند.

گفت‌وگو



گفت و گوی «جوان» با دایی شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون عبدالعلی اسدی

عبدی مخلص در گذشتن از مال و جان بود

■ صغری خیل فرهنگ

برای روایت از زندگی شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون عبدالعلی اسدی بسیار پیگیری کردم تا نهایتاً به دایی‌اش جانباختن شریف قدمی رسیدیم. وقت تماس ما برای مصاحبه مشغول کار بنایی بود. میان هم‌کلامی با ایشان متوجه شدم که خودش هم چهار سالی در جبهه مقاومت حضور داشت و جانباختن مدافع حرم لشکر فاطمیون است. تصاویر مجرد و حقیقتش را که دیدم برام کمی عجیب بود که این شش‌را بط دست و تر کش‌های سسرش اینگونه به کار بنایی مشغول شده و برای تأمین رزق حلال می‌کوشد. او برایم از خواهرزاده‌اش عبدالعلی اسدی گفت: از اینکه عبدالعلی در افغانستان وضعیت مالی خوبی داشت و ناتوان بود و نان سر سفره مردم دبارش می‌گذاشت. اما وقتی آوازه جنگ و داعش به گوشش رسید، دست از کار کشید و راهی شد و خودش را به کر بلائی خان طومان رساند و در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۵ به شهادت رسید. روایت‌های دایی شهید را می‌خوانیم.

■ ترکش‌های سرگردان

وقتی در جریان حمله تکفیری‌ها به اهل بیت(ع) قرار گرفتم، دست از کار زندگی کشیدم و راهی شدم. چهار سال در جبهه حضور داشتم و در عملیات‌های بسیاری نظیر نخل الزهراء و... شرکت داشتم. نهایتاً چند ترکش سرگردان سهم من از آن روزهای پر حماسه و پر خاطره شد. دست و پاها و سرم به شدت مجروح شد و ترکش‌هایی که حالا در جای جای بدنم جا خوش کرده‌اند، از ناحیه سر هم دچار موج گرفتگی شدم. با این حال امروز مشغول کار هستم که‌ان‌شاهانه رزق حلالی به خانه ببرم.

■ کربلای خان طومان

خواهرزاده‌ام عبدالعلی متولد ۵۲۴ دی ۱۳۷۵ در یک خانواده مذهبی در افغانستان بود. تا کلاس سوم راهنمایی درس خواند. از همان نوجوانی بسیار روحیه جهادی و انقلابی داشت. بزرگ‌ترین فرزند خانواده بود. سسه برادر و سه خواهر دارد. عبدالعلی در افغانستان نانوا بی‌داشت و آنجا مشغول کار بود و خیلی هم در کار بنایی وارد بود. در آمد خوبی داشت اما وقتی شنید داعشی‌ها به حرم اهل بیت (ع) تعدی کرده‌اند دست از کار و زندگی کشید و راهی ایران شد تا از اینجانب بتواند به منطقه برود

■ نهشت معصومه

بعد از شهادت خواهرزاده‌ام بچه‌های فاطمیون با من تماس گرفتند و خبر شهادتش را دادند. اول از نسبت من و عبدالعلی پرسیدند. بعد فقط یک جمله گفتند: «عبدالعلی اسدی به شهدا پیوست». جمله‌ای که هیچ‌گاه از ذهنم پاک نمی‌شود. پیکر شهید یک هفته بعد دست ما رسید و در بهشت معصومه(س) قم با حضور با شکوه مردم قم به خاک سپرده شد.

■ تیربارچی

والدین عبدالعلی ابتدا از رفتن او به جبهه مقاومت اطلاع نداشتند و بعدها در جریان اعزامش قرار گرفتند. عبدالعلی تصمیم خودش را گرفته بود. می‌گفت: «من آماده‌ام و تصمیم خود را گرفته‌ام و باید بروم». شهید در جبهه پیاده‌نظام و تیربارچی بود. عبدالعلی نمازخوان و اهل قرآن بود. هر زمان که او را می‌دیدم قرآن به دست مشغول خواندن بود. اخلاق خوبی هم داشت. عبدالعلی خیلی مهربان و خوب بود این عاقبت بخیری رسیده است.

جدول

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱															
۲															
۳															
۴															
۵															
۶															
۷															
۸															
۹															
۱۰															
۱۱															
۱۲															
۱۳															
۱۴															
۱۵															

طراح: علیرضا سجادی فر | شماره ۶۵۴۳

۲	۱				۷	۳
					۷	
		۶			۱	
					۸	۹
					۷	۲
۸	۴		۵		۱	
					۸	
۷					۴	
					۳	۸
					۲	۵

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک‌بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

● پاسخ جدول شماره ۶۵۴۲

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

از راست به چپ

- ۱- جای ایستادن پیشنهاد در مسجد - مبدأ این تاریخ اول محرم سالی است که پیامبر اکرم(ص) از مکه معظمه به مدینه منوره هجرت فرمودند
- ۲- شتریان - سرزندگی
- ۳- یادگانی در تهران - زمین و برگ اسب - چهل و چهارمین سوره قرآن - باشکوه
- ۴- عبرت - مجسمه نرم نوزاد - علامت بیماری - بزرگی
- ۵- حجیم نشده - مترسک - پرنده کوچک - حالت گوست
- ۶- در این سوره بیشترین قسم یاد شده است - دوری یاران - حیا و آزرم
- ۷- صفتی برای سحر خیز - دندان نیش - از مدیران دولتی
- ۸- از دین برگشته - لقب «سید شباب اهل‌الجنه» از سوی رسول خدا(ص) به آن حضرت داده شده است - نصف
- ۹- همراه تاله - پایتخت سوئیس - در خواست کنار گیری از شغل
- ۱۰- نظر انتخاباتی - برنج شوشر - موی گردن اسب
- ۱۱- خطای ورزشی - از قدیمی‌ترین و مهم‌ترین شهرهای مصر باستان - سنگ آسیاب
- ۱۲- میوه مناطق گرمسیری - رود آرام - کیوتر صحرایی - سر شب
- ۱۳- ناراست - میهراس - مطالعه اجمالی - ضمیر بی‌تکلف
- ۱۴- سلاح ضد تانک - دانشگاهی در انگلیس
- ۱۵- پرورشناسی - نوعی برادر و خواهر

از بالا به پایین

- ۱- از اماکن مذهبی - قم - تکبیر گو
- ۲- مؤسس حوزه علمیه - قم - چوب بلند کیوتو برانی - گروه و دسته
- ۳- تکرار - حرفی - اندکی، مقدار کم - از نام تا شام - دست
- ۴- رنگ آسمان - از ملعونان تاریخ - عضو پرواز پرنده
- ۵- شریز - نمرات - اتومبیل شخصی - دو
- ۶- عجزاری و ناراحتی - ایمن - روش و طریق
- ۷- هر یک از خشکی‌های پنج‌گانه دنیا - ناچیز - نیکوی شاعرانه
- ۸- ضمیر اشاره - از صنایع دستی که در آن از نخ‌های پشمی استفاده می‌شود و تقریباً در همه مناطق ایران رواج دارد - برگ درخت یا گیاه نورسته
- ۹- پیروزش یافتن - فرمانده بدن - بدل از وضو
- ۱۰- سلول - سوره - زنان - مرغ هزار داستان
- ۱۱- طرف صحبت - عمل انتقالی - با ایمان
- ۱۲- فلز سنگین - نشان پادشاهی - سود حرام
- ۱۳- ترک استخوان - مادر وطن - قطعه‌های آهنی زیر پای اسب - لخت
- ۱۴- سوره امام حسین - ساک مدرسه - پرورشگاه مارا
- ۱۵- واحد طول غربی - از شاعران اوایل قرن هشتم هجری و صاحب اثر جمشید و خورشید